

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«و مما ذكرنا يظهر أنه ليس للغاصب حبس العين إلى أن يدفع المالك القيمة».

برگشت بدل حیلوله با تمکن از عین

بیان شد غرامتی که مالک از ضامن می‌گیرد در مقابل عین مال نیست تا مالکش شود؛ حتی مطلق سلطنت بر عین نیز نیست؛ بلکه نوع خاصی از سلطنت است که از آن تعبیر کردند به سلطنت بر انتفاع، سلطنتی که مقصود از ملک است. در مدتی که سلطنت مالک از بین رفته است، این مال بدل از سلطنت انتفاع است.

بنابراین به صرف تمکن از عین، بدل حیلوله به ملک ضامن بر می‌گردد؛ لذا غاصب حق حبس عین را ندارد، نمی‌تواند بگوید تا زمانی که مالک بدل را به من پس ندهد، مالش را پس نخواهم داد.

کلام مرحوم علامه

مرحوم علامه در کتاب تذکره و مرحوم محقق ثانی در کتاب جامع المقاصد و فخر المحققین در کتاب ایضاح فتوا داده‌اند: غاصب بعد از آنی که تمکن به عین یافت حق حبس العین را ندارد؛ البته مرحوم علامه در کتاب دیگرش تحریر فتوا داده است که غارم حق حبس العین را دارد.

نقد مرحوم شیخ بر کلام علامه

مرحوم شیخ می‌فرماید: این فتوای علامه در کتاب تحریر یا از باب این است که مرحوم علامه غرامت را عوض از عین می‌داند یا عوض از مطلق السلطنه می‌داند و حال آنکه عین متمکن الوصول شده است، تبعاً معتقد است غرامت به ملک غرام باز می‌گردد و غارم می‌تواند تا زمانی که مالک غرامت را نداده است این عین را حبس کند.

مرحوم شیخ می‌فرماید: ما برای شما اثبات کردیم که این عین مال مالک نه عنوان عوض را دارد و نه عنوان معوض را دارد. عین مال مالک در مقابل چیزی قرار نگرفته است، غرامت در مقابل عین مال واقع نشده است. لذا طبق این مبنا غارم بعد از تمکن از عین، حق حبس العین را ندارد. این فتوای مرحوم شیخ است.

اما طبق مبنای کسانی که می‌گویند: غارم می‌تواند عین را حبس کند، عین مال که قبلاً غرامتش را به مالک داده بود، قبلاً متعذر الوصول بوده است و حال متمکن الوصول شد و عین در ید غاصب بود و غاصب این عین مال را حبس کرد تا اینکه عین مال تلف شود.

بنابر مبنای کسانی که قائل هستند به اینکه غاصب می‌تواند حبس العین کند، این حبس دیگر عنوان غصب را ندارد، الان این غاصب یک غصب جدیدی انجام نداده است. این حبس عنوان غصب را ندارد؛ اما مع ذلک ضمان آور است. از آنجایی که غاصب برای گرفتن حقش از مالک، بدل حیلولة نیز تلف شود، این حبس عن حق است. چراکه طبق نظریه مرحوم علامه حبس غاصب جایز است و دیگر عنوان غصب را ندارد.

دو گونه حبس وجود دارد:

حبس از روی مصلحه خود غاصب است مثل ما نحن فیه که مال را تا زمانی که مالک تحویل نداده است نگه می‌دارد. گاهی حبس از روی مصلحت مالک است مثل ودیعه که برای مصلحت مالک مال را نگه می‌دارد. اگر در این فرض مال تلف شود ودیعه گیرنده ضامن نیست؛ اما در مانحن فیه اگر تلف شود ضمان وجود دارد چون برای مصلحت خودش نگه داشته است.

توضیح عبارت

«و مما ذكرنا» یعنی از این بیان «بمجرد التمكن الغاصب»، از عین مال غرامت به غارم باز نمی‌گردد. «يظهر انه ليس للغاصب حبس العین» غاصب نمی‌تواند حبس العین کند.

«الی أن يدفع المالك القيمة»، بگوید من حبس العین می‌کنم تا زمانی که مالک قیمت را دفع کند. «كمختاره في التذكرة»، عدم جواز حبس العین را علامه در تذکره اختیار کرده است و همچنین فخر المحققین در «ایضاح» و محقق ثانی در «جامع المقاصد»؛ اما مرحوم علامه در کتاب تحریر «و عن التحرير الجزم بأن له ذلك»، جزم یافته است که غاصب می‌تواند «ذلک» یعنی حبس العین کند «بأن له» یعنی للغاصب حبس العین، حال دلیل علامه در تحریر چیست؟

مرحوم شیخ دلیل آن را بیان می‌کند «ولعله» این جواز حبس العین از این باب است که «لان القيمة العوض اما عن العین»، قیمت یا عوض از عین است «و اما عن السلطنة علیها»، یا از مطلق سلطنت بر عین است، سلطنت علیه اشتباه است «و السلطنة علیها»، است. «و علی ای التقدير»، چه عوض از عین و چه عوض از مطلق السلطنة «و يتحقق التراد» تحقق می‌یابد تراد. یعنی می‌تواند بگوید تا مادامی که تو رد نکرده‌ای من هم رد نمی‌کنم و تو آمدی رد کنی من هم رد می‌کنم.

«و حينئذٍ» حالا که تراد محقق شد «و لكل من صاحبي العوضين حبس ما بيده»، هر کدام می‌توانند آن چیزی که یدش است حبس کند، «حتى يتسلم»، بگیرد آنچه را در ید دیگری است. تراد یعنی رد طرفینی در مقابل رد من طرفین واحد است. این می‌تواند بگوید مادامی که تو رد نکرده‌ای من رد نمی‌کنم و آن هم می‌تواند همین ادعا را داشته باشد.

مرحوم شیخ می‌فرماید: این دلیل باطل است «و فيه إن العین بنفسها ليست عوضاً ولا معوضاً»، عین نه عوض است نه معوض است، یعنی نه عوض از آن غرامت است و نه معوض از آن غرامت است و اصلاً نسبت به غرامت عنوانی ندارد، «و لذا تحقق للمالك الجمع بينها وبين الغرامة»، مالک هم مالک عین است و هم غرامه اگر عین عوض از غرامت بود، جمع بین عوض و معوض می‌شد و معلوم می‌شود عوض نیست. «فالمالك مسلط علیها»، مالک مسلط بر عین است «و المعوض للغرامة السلطنة الفائتة»، السلطنة مبتدا غرامه اشتباه است «للاغرامة»، درست است.

آنچه که معوض برای غرامت است سلطنت فوت شده‌ای است که سلطنت فوت شده در معرض عود است در معرض ترداد. مرحوم شیخ می‌فرماید: یک راه وجوب دارد که غاصب حبس العین کند. آن راه این است که مگر شما و ما قبول نداریم که سلطنت الانتفاع جدای آن غرامت است؟ این سلطنت الانتفاع چیزی نیست که جدای از وجود العین باشد. حال که سلطنت الانتفاع عوض شد، غاصب بتواند عین را حبس کند از باب اینکه حبس العین متضمن حبس السلطنت هم هست.

«اللهم إلا أن يقال له حبس العین من حیث تضمنه لحبس مبدل الغرامة»، بتواند عین را حبس کند از حیث اینکه متضمن است حبس العین، «لحبس مبدل الغرامة» است. مبدل غرامه «و هی سلطنة الفائتة»، مرحوم شیخ الا أن يقال، را مطلب ضعیفی می‌داند و عرفاً نمی‌تواند عین را حبس کند چون عین عوضیت ندارد. سلطنت انتفاع درست است عوض از غرامت است و سبب نمی‌شود به خاطر آن عین را غاصب حق حبس داشته باشد.

«والا قوی الاول» و قول اول را اختیار می‌کند که غاصب حق حبس العین را ندارد. «ثم لو قولنا بجواز الحبس»، اگر کسی فتوا داد به اینکه حبس جایز است، «لو حبسه فتلفت العین محبوساً» اگر حبس کرد و عین در حالی که محبوس است تلف شد، «فالظاهر أنه لا یجری علیه حکم المغصوب»، حالا این انگشتی که گرفته بود انداخته بود در دریا بدل حیلولة را به مالک داد غاصب یافت و دستش است و انگشت را حبس کرد و تلف شد و این حبس حکم مغصوب را ندارد.

چون مغصوب حبس عن عدوان کرده باشد «لأنه حبسه بحق» چرا می‌گوییم به حق چون روی فتوای علامه است که می‌گوییم غاصب می‌تواند حبس کند. اگر تلف شد ضامن نیست، چرا ضامن است «نعم یضمنه»، ضامن است آن اعمال را «لأنه قبض لمصلحة نفسه»، برای مصحلت خودش حبس کرده است، این لمصلحة نفسه در مقابل آن «قبض عن حق» است که «لمصلحة المالك» حبس می‌کند مثل باب ودیعه آنجا گفتیم اگر تلف شد ضامن نیست.

«والظاهر أنه بقيمة يوم التلف»، ظاهر این است که به قیمت یوم تلف ضامن است «علی ما هو الاصل»، یعنی قاعده در هر مضمون در باب قیمیات این است که قیمت یوم تلف را ضامن است، «و من قال به ضمان المقبوض بأعلى القيم»، کسی که در باب قیمیات علی القيم را ضامن است.

«يقول به هنا من زمان الحبس إلى زمان التلف»، اینجا علی القيم را از چه زمانی باید حساب کند، از زمان حبس باید حساب کند از زمان قبل از حیلولة که زمان غصب بود و باید از زمان حبس حساب کند تا زمان تلف «و ذکر العلامة فی القواعد أنه لو حبس»، و تلف اگر عین محبوس و تلف شد در حالی که محبوس است «الاقرب زمان قیمته»، آن یعنی قیمت فعلی را باید ضامن باشد «واسترجاع القيمة الأولى»، قیمت اولی همان غرامتی است که به مالک داده است آن غرامت را می‌گیرد و قیمت الان شی تلف شده را می‌پردازد.

مرحوم شیخ می‌فرماید: قیمت الان در مقابل قیمت سابق است. زمانی که این انگشت را غاصب غصب کرد انگشت 500 تومان ارزش داشت و انگشت افتاد در دریا و به اندازه 500 تومان بدل حیلولة داد به مالک و بعد از دو سه ماه انگشت را تمکن وصول یافت و آمد به دستش و حال که آمده به دستش الان این انگشت را حبس می‌کند. فرض کنیم که قیمت یوم الحبس بشود 300 تومان بعد تلف شد و قیمت یوم التلفش بشود 800 تومان اینجا سه قیمت داریم، یک قیمتی فعلی که یوم الحبس است، یک قیمت تلف داریم که یوم التلف است و یک قیمت سابق بر یوم الحبس که همان 500 تومان است.

مرحوم علامه فرموده است قیمت آن زمان حبس را ضامن است، می‌خواهد قیمت سابق بر آن را خارج کند. «والظاهر أن مراده بقيمة»، آن مقابل قیمت سابقه است، مقابل آن قیمت سابق بر حبس است و مراد قیمت «یوم الحبس» است «بناءً عن زوال حکم الغصب عن العین»، حال حکم غصب از بین رفته است «لکونه محبوساً بغير عدوان»، الان این را حبس کرده است. این

حق لا یعنی مراد علامه از قیمت فعلی قیمت یوم تلف نیست. «لا خصوص حین التلف»، نه خصوص حین تلف.

«و کلمات کثیر منهم لا یخلوا عن اضطراب. ثم إن اکثر ما ذکرناه مذکور فی کلماتهم فی باب الغصب»، اکثر مطالبی که ما ذکر کردیم در کلمات فقها در باب غصب آمده است. «لکن الظاهر أن اکثرها بل جميعها حکم المغصوب من حیث کونه مضموناً»، اگر این احکامی که فرمودید مربوط به باب غصب است. چرا اینجا مطرح کردید؟ بحث ما احکام مبعوض به عقد فاسد است، اگر مشتری مبیع را گرفت به عقد فاسد و بعداً مبیع تلف شد بحث ما در احکام مبعوض به عقد فاسد بود.

چرا آمده اید احکام غصب را در اینجا مطرح کرده اید، مرحوم شیخ می‌فرماید: این احکامی که در باب غصب مطرح شده است، «احکام المغصوب من حیث الغصب» نیست بلکه «احکام المغصوب من حیث کونه مضمونه» است و از باب ضمان است. هر حرفی راجع به ضمان در باب غصب مطرح کردیم از نظر قیمت یوم التلف، قیمی بودن و مثلی بودن همان حکم در ما نحن فیه مطرح است.

«لکن الظاهر أن اکثرها بل جميعها حکم المغصوب من حیث کونه مضموناً»، از این حیث که مضمونه است این حیث «من کونه مضمونه» در مقابل «من حیث کونه مغصوبه»، است. «اذ لیس فی الغصب خصوصیه الزاید»، در باب غصب ما خصوصیت زایده نداریم. «نعم ربّما یفرّق من جهة نصّ فی المغصوب»، در باب غصب فقط صحیحہ ابی ولاد را داریم که صحیحہ ابی ولاد «مخالف لقاعدة الضمان»، قاعده ضمان این بود که در باب قیمیات قیمت چه روزی را ضامن است؟ اصل و قاعده این است که قیمت یوم تلف را ضامن است، بعضی ها آمده‌اند از صحیحہ ابی ولاد استفاده کرده‌اند و ضمان قیمت غصب را و بعضی اعلی القیم را استفاده کرده‌اند.

مخالف با قاعده ضمان که قاعده ضمان قیمت یوم تلف است، «كما احتمل فی الحكم بوجوب قيمة يوم الضمان»، احتمال داده است به قیمت یوم ضمان که یوم غصب «من جهة صحیحہ ابی ولاد أو اعلی القیم» از یوم الغصب تا «یوم تلف علی ما تقدّم من الشّهادة الثانی من جهة الصحیحہ ابی ولاد دعوي دلالة الصحیحة علیه»، ادعا کرده‌اند که صحیحہ دلالت دارد بر اعلی القیم یا یوم الضمان.

مرحوم شیخ می‌فرماید: بین باب غصب و ما نحن فیه فرقی نیست در غصب روایت ابی ولاد را داریم که مرحوم شیخ این استفاده را رد کرده است. یک مطلب دیگر هم وجود دارد که بخاطر این مطلب بین باب غصب و ما نحن فیه تفاوت است.

آن مطلب این است که معروف و مشهور این است که «الغاصب مأخوذ بأشدّ الأحوال»، غاصب را باید مجازات شدید کرد، چه بسا غاصب ضامن قیمت بالاتری باشد؛ اما در مبعوض به عقد فاسد ضامن آن قیمت بالا نباشد و مرحوم شیخ می‌فرماید: این حرف مشهوری است که سندی ندارد. «الغاصب مأخوذ بأشدّ الأحوال»، نه در روایتی آمده است و نه در آیه ای و در بعضی از کلمات فقهاست و سندی ندارد.

«و أمّا ما اشتهر من أن الغاصب مأخوذ بأشدّ الأحوال»، شدیدترین احوال، «فلم نعرف له مأخذاً واضحاً»، از همانی است که «رب شهرة لا سندها مأخذ»، واضحی ندارد «ولنختم بذلك احکام المبیع بالبیع الفاسد و إن بقي منه احکام آخر اکثر ممّا ذکر»، احکام دیگری ماند بیشتر از آنچه ذکر شد «و لعلّ بعضها یجیء فی بیع الفضولی إن شاء الله تعالی».

تا اینجا مرحوم شیخ شرایط عقد را بیان فرمودند. حال شروع می‌کنند به شرائط متعاقدين، اولین شرطی که ذکر می‌کنند می‌فرمایند مشهور قائل هستند که در باب بیع باید متعاقدين بالغ باشد. شهید در دروس، محقق سبزواری در کفایة الاحکام به مشهور نسبت داده‌اند که عقد صبی باطل است. ابن زهره در کتاب غنیة ادعای اجماع کرده است و اطلاق دارد و تصریح کرده

است ابن زهره و گفته است اگر صبیّ آمد عقد بیعی را منعقد کرد باطل است و لو اینکه ولی آن هم اجازه دهد و لو اینکه معامله اش تمام شد و بعداً ولی آن آمد اجازه داد.

شبهه این مطلب را فاضل مقداد در کتاب کنز العرفان دارد. بعد مرحوم شیخ می‌آید عبارتی را از مرحوم علامه در کتاب تذکره نقل می‌کند، علامه در تذکره فرموده است که «الصغیر محجور علیه»، صغیر محجور است، «بالنّص والإجماع»، چه ممیز باشد و چه نباشد. صغیر محجور علیه است در تمام تصرفاتش این قاعده کلی را فرموده است و بعد مواردی را استثناء کرده است. فرموده است عمل صغیر به طور کلی کالعدم است الا در عباداتش و اگر عباداتی انجام داد عبادت صبی مشروع است خصوصاً حج صبی که در باب حج روایاتی داریم که صبی حج انجام داد مشروع است.

در عبادات و در اسلام اگر یک صبی پدر و مادرش کافر بودند و خود صبی آمد اظهار اسلام کرد این مورد قبول است، در احرام و در تدبیر اگر صبی پدرش مرده بود و عیدی از صبی به ارث رسید و صبی به عبد گفت بعد از فوت من تو آزادی و این تدبیرش نافذ است وصیت و دو مطلب دیگر.

که این دو مطلب یکی از آنها این است که اگر صبی واسطه شد در «إیصال الهدیّة من المهدی الی المهدی علیه»، هدیه را از هدیه دهنده گرفت داد به هدیه گیرنده اشکالی ندارد و در خانه را باز کرد و اجازه داخل شدن داد «اذنه دخول صبی» نافذ است.

مرحوم شیخ می‌فرماید: این دو مورد آخر که در کلام علامه آمده است، در کنار آن چند مورد دیگر کشف از این می‌کند که مستثنی‌منه یک عنوان عام بوده است. مستثنی‌منه این بود «الصغیر محجور علیه فی جمیع التّصرفات»، برای اینکه این دو مورد اصلاً شبهه استثناء منقطع را دارد. در این دو مورد صبی نه تصرف قولی و نه عملی دارد. برای اینکه تصرف قولی ندارد آن که می‌گوید «اذن دخول» در خانه اذن سبب خصوصیت و موضوعیت ندارد.

اذن صبی کشف از رضایت مالک و پدر می‌کند، پس او اثری ندارد، مثل اینکه فرض کنید اگر طوطی را گذاشتند درب خانه و گفت داخل شو و اذن داد او کاشف از آنی است که موضوعیت دارد و آنچه که موضوعیت دارد در دخول از بیع رضایت مالک است. همچنین «إیصال الهدیّة الصبی بمنزلة الآلة»، است، فرقی نمی‌کند هدیه را بگذارند به بار حیوان بفرستند او را به منزل مهدی علیه یا بدهند به صبی. در این دو مورد صبی نه تصرف قولی و نه تصرف عملی دارد.

کشف از این می‌کند مستثنی‌منه عام است و صبی محجور علیه است در همه چیز در تصرف قولی و عملی چه شق ثالثی که نه تصرف قولی باشد نه عملی، نتیجه می‌گیرم که بالاخره صبی آمد عقدی را خواند عقدش که «من التّصرفات قولیه» است باطل است. بعد از نقل کلمات اینها مرحوم شیخ می‌فرماید: این فتوا ببینیم دلیل بر این مطلب چیست؟

چند دلیل نقل می‌کند اولین آن روایت نبوی است که ابن زهره در غنیه آورده است. «رفع القلم عن ثلاث القلم» از سه دسته برداشته شده است، «انّ الصبیّ حتی یحتلم وعن المجنون حتی یفیک، عن النائم حتی یتقیظ» شیخ طوسی در کتاب مبسوط به همین روایت استدلال کرده است و بیان استدلال این است که «صبی مرفوع القلم» است.

قلم اعم از قلم تکلیف و احکام وضعیه است، قلم برداشته است یعنی اگر صبی عملی انجام داد نه حکم تکلیفی دارد و نه حکم وضعی اگر صبی گفت «بعث حکم وضعی» بعث صحت است و این برداشته شده است. این استدلالی که به این روایت دارند. یکی دو روایت دیگر به آن استدلال می‌کنند تا ببینیم نظر شیخ می‌شود «المشهور کما عن الدروس و الکافیة بطلان عقد الصبی»، بلکه از غنیه ابن زهره، «الاجماع علیه» یعنی «علی البطلان و ان اجاز الولی».

حتی اگر صبی بیاید معامله ای انجام دهد بعد از معامله ویش اجازه بکند و در کنز العرفان «فاضل مقدار نسبة عدم صحة عقد الصبي الى اصحابنا بأصحاب الامامية»، نسبت داده است «و ظاهره ارادة التعميم»، تصریح نکرده است و ظاهر این است که اراده کرده است تعمیم به صورت اذن الولی و آنجایی که ولی هم اذن بدهد باز به درد نمی‌خورد.

«و عن تذكره أن الصغير محجور عليه بالنص»، نص همین روایات که بعداً می‌خوانیم اجماع، اجماع ابن زهره «سواء كان ممیزاً أو لا»، میبیز یعنی خوب و بد، مفسده اینها را تشخیص می‌دهد، «محجور علیه» است «فی جميع التصرفات الا مستثنی» الا اینکه استثناء شده است «كعبادات الصبي، احرام صبي، تدبيرش که توضیح دادیم اگر صبی وصیت کرد وصیت آن نافذ است و ایصال هدیه و اذن صبی در دخول البته «على خلاف فی ذلك فی ذلك می‌خورد به اذن در دخول در اینکه اگر صبی اذن دخول در بیع داد آیا پذیرفته می‌شود یا نه مناقشه کرده‌اند.

مرحوم شیخ می‌فرماید: این دو استثناء آخر و استثناء «ایصال الهدیه و اذنه فی دخول الدار» این استثناء «یکشف بفحواه عن شمول المستثنی منه لمطلق افعاله»، کشف می‌کند از طریق فحوا که مستثنی منه فی جمیع تصرفات شامل مطلق افعال صبی است. اینجا کلمه «فحوا» را معمولاً برای مفهوم اولویت می‌آورند. مرحوم شهیدی در حاشیه مکاسب فرموده است ما وجه اولویت را نفهمیدیم چطور این دو اگر استثناء شد کشف می‌کند از طریق مفهوم اولویت که مستثنی منه مطلق افعال است.

ایشان فرموده است: ما وجه اولویت را نفهمیدیم یک بیانی را بعضی از بزرگان دارند و آن این است که در این دو مورد که شیخ هم اشاره می‌کند: عمل صبی موضوع برای حکم شرعی نیست یک موردش آنجایی است که صبی برای ایصال هدیه است، مثل حیوانی و دوم اذن سبب مثل اذن مالک نیست و اذن صبی کاشف از رضایت مالک است. اگر در این دو مورد عمل سبب با اینکه موضوع برای حکم شرعی نیست، این دو مورد اگر خارج شد اولاً و استثناء ظهور در استثناء متصل دارد. یعنی مستثنی داخل در مستثنی منه هست و این دو را در کنار هم بگذاریم، نتیجه می‌گیریم این دو مورد با اینکه موضوع برای حکم شرعی نیست، ولی داخل در مستثنی منه هست.

اگر این دو مورد با اینکه موضوع برای حکم شرعی نیست داخل در مستثنی منه هست به طریق اولی تصرفات دیگر صبی که موضوع برای حکم شرعی است داخل در مستثنی منه هست. مرحوم شیخ می‌خواهد از راه اولویت مستثنی منه را طوری معنا کند که عقد صبی و سایر تصرفات سبب باطل شود و اولویت به این بیان شد.

«یکشف به فحواه عن الشمول لمستثنی منه لمطلق افعاله»، نه «دخول مطلق عن الشمول مستثنی منه لمطلق الافعال» یعنی حتی افعالی که موضوع برای حکم شرعی هستند. تا اینجا مسئله اولویت را بیان کردیم یادداشتی داریم که شیخ در کتاب رسائل و مکاسب شیخ مواردی را کلمه فحوا آورده است از آن مفهوم اولویت اراده نکرده است، «فحوا»، یعنی دلالت غیر منطوقی همه جا به معنای اولویت نیست و دلالت غیر منطوقی است و با این بیان مسئله روشن تر می‌شود.

«لان الايصال و الإذن ليسا من التصرفات القولية و الفعلية»، ایصال و اذن تصرف قولی و فعلی نیست. «و إنما الاول آلة في الإيصال الملك كما لو حملها»، حمل کند هدیه را «على الحيوان و أرسلها»، بفرستد آن هدیه را «و الثاني» یعنی اذن در دخول «كاشف عن موضوع تعلق عليه اباحة الدخول»، کاشف از موضوعی است که اباحه دخول به آن تعلق یافته است «و هو رضا المالك»، این کشف از رضایت مالک می‌کند ولی اذن صبی اثری ندارد.